

قسمتی دیگر از امتیازهای خاص انیس الدوله

بر اساس آنچه در خاطرات و سفرنامه‌ها و شرح حالهای مختلف نوشته شده است، انیس الدوله به عنوان سوگلی شاه و ملکه ایران، امتیازات دیگری هم داشته که خاص خود او بوده است. از جمله اینکه برای کلیه زنهای حرم شاه از آشپزخانه سلطنتی، و به وسیله فراشها و کنیزان شام و نهار فرستاده می‌شد. اما آشپزخانه انیس الدوله جداگانه بود و دری به خارج داشت: «همه روزه برای او سفره‌ای بس رنگین و مزین می‌چیدند که گویی برای ضیافتی گسترده باشند.»

همچنین در روز سوم محرم که علم شاه را تزئین کرده و به تکیه دولت می‌بردند «انیس الدوله متصدی بستن و زینت آن بود و پس از آنکه علم را با انواع جواهر و طاقه‌شال و زری‌های گرانبها می‌آراست آن را کنار حوض بزرگ اندرون قرار داده و «دوستکامی» های پر از شربت گردش می‌نهادند. زنهای شاه و دیگر اهل اندرون که بالغ بر سه هزار تن می‌شدند، گرد علم حلقه می‌بستند و انیس الدوله در پای آن ایستاده شربت می‌داد. سپس یکی از دخترهای فتحعلی شاه که زنی سالخورده و محترم بود و «شاهزاده خانمه» اش می‌گفتند، زیر علم ایستاده نوحه سرایی آغاز می‌کرد و دیگران بدون استثنا به سینه‌زنی می‌پرداختند. پس از ربع ساعت که بدین منوال می‌گذشت، نایب‌السلطنه به اندرون آمده علم را حرکت می‌داد. امیرکبیر به جلو و اعتمادالحرم و دیگر خواجه‌سرایان به دنبالش به آدابی خاص علم را به تکیه دولت برده در جایگاه مخصوص قرار می‌دادند.»

پیانوی انیس الدوله

جزو عکسهایی که ناصرالدین شاه از سوگلی خود برداشته، عکسی است که انیس الدوله را در حالی که روی صندلی مقابل یک پیانو نشسته است، نشان می‌دهد. البته این پیانو شبیه ارگهای کوچک امروزی است و دوستعلی خان معیرالممالک، آنجا که از «آقای محمد صادق» سرور الملک ستورنواز معروف عهد ناصرالدین شاه سخن می‌گوید، اشاره‌ای به این پیانو کرده و چنین می‌نویسد:^۱

«در سال هیجدهم سلطنت ناصرالدین شاه تجارتخانه «رمن» برای نخستین بار چند پیانو به ایران آورد که یکی از آنها به خانه ما آمد. روزی که پیانو را نزد جدم نظام الدوله معیرالممالک آوردند، همه حیران ماندند که این چگونه سازی است، چگونه بایدش

کوک کرد و چگونه‌اش نواخت؟

سرورالملک که حضور داشته است پیش رفته به مطالعه می‌پردازد و پس از ساعتی آزمایش اظهار می‌دارد که پیانو، کوک ماهور است (در کوک فرنگی می‌توان ماهور را نواخت) و با تسلطی که به سنتور داشته سازتاره را به صدا می‌آورد و چند پنجه از ماهور می‌نوازد. پس از چند روز دقت و کار، رمز کوک کردن پیانو را نیز درمی‌یابد و آن را به کوک شور در می‌آورد. آوازه شهرت پیانو نواز جدید در شهر منعکس می‌شود و شاه سرورالملک را احضار می‌کند تا پیانویی را که در گوشه بالا خانه انیس الدوله زن سوگلش مدت‌ها خاموش افتاده بود به صدا درآورد. مادرم عصمت الدوله از سرورالملک خواست تا «تبسم» نامی از کنیزانش را پیانو بیاموزد. او هرچه می‌آموخت به مادرم تعلیم می‌داد و هر وقت عصمت الدوله به اندرون شاهی می‌رفت و چند شبی آنجا می‌ماند برای پدر تاجدار پیانو می‌نواخت و بانوانی که به خواندن آشنا بودند با ساز او زمزمه آغاز کرده تصنیفهای تازه را می‌خواندند.»

ودیعه پیشگویی در انیس الدوله

مادام کارلا سرنا ضمن خاطرات خود از سفر به ایران شرحی درباره قضا و قدری بودن مردم این سرزمین و اعتقاد عجیب آنها به استخاره نوشته و از جمله درباره ناصرالدین شاه نوشته است که:

«کوچکترین حادثه‌ای، روی ناصرالدین شاه که سخت خرافاتی است، بزرگترین تأثیر را می‌گذارد. او برای اقدام به هر کاری، علاوه بر منجم مخصوص با زن سوگلی خود انیس الدوله نیز، که در وجودش به برخورداری از نوعی ودیعه پیشگویی معتقد است، مشورت می‌کند.»

با وجود این همچنان که خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم (سوره الاعراف آیه ۳۴) فرموده است: «ولکل امة اجل، فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة، ولا يستقدمون، یعنی: هر قومی را دوره‌ای و اجل معینی است که چون فرارسد لحظه‌ای پس و پیش نتواند کرد»، مسلم است که هیچ منجم و پیشگویی نمی‌تواند کوچکترین تغییری در تقدیر بشر و خواست خدا بدهد. و ناصرالدین شاه هم که از این قاعده مستثنی نبود، با وجود ایمان و اعتقادی که به ودیعه پیشگویی در انیس الدوله داشت، در آخرین روز حیاتش، به حرف و عجز و التماس انیس الدوله که از او

می خواست به حضرت عبدالعظیم نرود، گوش نکرد و رفت و کشته شد...

رنجیدگی خاطر ناصرالدین شاه از انیس الدوله

انیس الدوله گرچه در زمره زنان عقدی ناصرالدین شاه نبود و در صف زنان صیغه بشمار می رفت، ولی از تمام زنان ناصرالدین شاه محترمتر و فهمیده تر بود. در آن دوره که زن باسواد کمتر پیدا می شد، انیس الدوله زنی بود که صرفنظر از زیبایی، انشاء روان و سلیس او را کمتر کسی داشت و رویهمرفته جمال و کمال انیس الدوله باعث چنان سربلندی و امتیاز او نسبت به سایر زنان ناصرالدین شاه بود که به مقام بلند ملکه کشور رسید. یک نفر وزیر به کارهای او رسیدگی می کرد و شگفت اینکه یک منشی زن داشت و این در تاریخ ملل فرنگ نیز تاکنون بی سابقه است که ملکه کشوری منشی زن داشته باشد.

هوش سرشار و بصیرت بی نظیری که از یک زن انتظار نمی رفت، سبب شد که انیس الدوله در سراسر کشور مقام والای ملکه را احراز کرد و برای خود جداگانه درباری داشت و سفرای کبار ممالک بیگانه وقتی به ملاقات شاه می رفتند، در دفتر این ملکه نیز نام خود را ثبت می کردند و حتی هدایای نفیس و نشانهای قیمتی از جانب سلاطین بیگانه به عنوان «انیس الدوله - ملکه ایران» به دربار قاجار می رسید.

ناصرالدین شاه هم گرچه برای خود شاهنشاهی بود ولی مانند تمام مردانی که گرفتار «تعدد زوجات» بودند، ناچار بود برای حفظ صلح و سلامت در میان زنان خود و در امان گذاشتن ایشان از شعله ور شدن آتش حسد و غیرت نسبت به یکدیگر و حفظ نظم و آرامش اوضاع حرمسرای شاهی، همواره جانب اعتدال را در ابراز محبت نسبت به زنان مختلف خود نگاه دارد و چه بسا که اگر شبی نزد یک زن می رفت، حتماً سعی داشت فردا شب را نزد زنی رود که می دانست زن دیشبی همواره محسود او واقع می شود، ولی انیس الدوله چنان مقامش در میان تمام زنان ناصرالدین شاه والا بود که پادشاه در مورد او از آن جسیابها نمی کرد. زیرا می دانست که تمام زنان او می دانند که فقط با انیس الدوله نمی توانند کوس برابری زنند!

از این رو ناصرالدین شاه که الحق انیس الدوله را نه تنها با قلب، بلکه با فکر و روح و عقل خود دوست می داشت، غالب شبها شام را با او می خورد و انیس الدوله که هر قدر در کارهای اجتماعی بصیر و در امور کشور خود خوش تدبیر بود، در عین حال شیوه های دلنریب ملکه های دلربا را خوب می دانست و با آنکه ملکه مقتدری بود، فراموش نمی کرد که بالاخره «زن» است و

ناصرالدین شاه هم «مرد»، با دستهای سفید و موزون و ظریف خود، ران مرغ و سینه کبک به دهان ناصرالدین شاه می گذاشت و مخصوصاً شبهایی که می دانست ناصرالدین شاه شام را با او خواهد خورد و احیاناً تا صبح نیز با او خواهد بود، به آشپز مخصوص دستور می داد غذای مخصوصی که باب کیف شاه بود بپزد و حتی به آبدارباشی می گفت که به عنوان «دسر» حلوهای مخصوصی که بی اندازه مقوی و بادویه محرک پخته می شد، بعد از شام تقدیم شاه کند!

به کار بردن این رمز که در عین سادگی، هوش و تدبیر و زرنگی انیس الدوله را می رساند، قلب ناصرالدین شاه را سخت اسیر او کرده بود و مردم که این تقرب قلبی انیس الدوله را در مقابل پادشاه مشاهده کرده و از بصیرت و تدبیر او مطلع بودند، برای حل مشکلات خود به این ملکه مدبر مراجعه می کردند و این مراجعات بود که دربار انیس الدوله را همه روز مملو از مردم متظلم می ساخت و حتی در حضرت عبدالعظیم محل مخصوصی بود که هر کس آنجا «بست» می نشست، نشانه آن بود که به انیس الدوله تظلم کرده و این ملکه باید به کارش رسیدگی کند. انیس الدوله بدین ترتیب مرجع و ملجاء کسانی بود که حتی از حفظ جانشان بیمناک بودند و به آستان او پناه می بردند.



مدتی بود ناصرالدین شاه برخلاف عادت همیشگی خود برای صرف شام، شب به حرم انیس الدوله نمی رفت و این ملکه باهوش هرچه به روی مبارک خود نیاورد و صبر کرد و منتظر نشست فایده نکرد و بالاخره دید پادشاه پاک او را فراموش کرده و مثل این است که عشق آتشین دیرینه اش سرد شده است!

انیس الدوله به فراست دریافت که این اعراض ناصرالدین شاه عمدی است و بر اثر خستگی و مشاغل زیاد نیست و پیش خود حس کرد که خاطر شاه به جهتی از جهات از جانب او آزرده شده است و در صدد چاره برآمد.

انیس الدوله یک روز یکی از پیشخدمتهای حضور را که می دانست بی اندازه مورد تحسین و تقدیر شاه است، نزد او فرستاد و پیغام داد که امشب اگر به حرم او نیاید، تا صبح بیدار خواهد بود و دست از غذا خواهد شست!

ناصرالدین شاه که خود منتظر چنین پیامی بود، آن شب با سرسنگینی هر چه تمامتر به حرم انیس الدوله رفت و سفره شام را رنگارنگتر از همیشه یافت. فضا مملو از عطری گیج کننده بود و رنگ چراغها گفتی عوض شده دل ناصرالدین شاه را بیشتر بیتاب و مشتاق انیس الدوله می کرد.

ولی انیس الدوله هم به ناز هر چه تمامتر مثل خود شاه ساکت بود تا سرانجام طاقت نیاورد و ناچار شد پیرسد:

- خاطر مبارک چرا آشفته است؟ چه عمل غلطی سر زده؟

ناصرالدین شاه با لحن مردانی که از زن محبوب خود آزردهگی خاطر داشته باشند، با نگاهی که دل انیس الدوله را می برد رو بدو نمود و گفت:

- من از تو انتظار نداشتم کسی را که طرف غضب من است پناه بدهی!

اتفاقاً به انیس الدوله قبلاً الهام شده بود که ممکن است خاطر شاه از این بابت آزرده باشد. زیرا در آن ایام، سردسته یکی از ایلات که گویا مختصری نافرمانی کرده و مورد خشم و غضب فوق العاده ناصرالدین شاه واقع شده بود، در حضرت عبدالعظیم به عنوان تحصن «بست» نشسته و انیس الدوله ناچار به او تأمین جانی داد و از طرف دیگر مأمورین دولت که از طرف شاه برای سرکوبی و تنبیه این آدم رفته و با تحصن او در پناه انیس الدوله روبرو شده بودند، از ترس سطوت ملکه جرأت نکردند به او کاری کنند و به ناچار ماجرا را به عرض شاه رساندند و این بود که ناصرالدین شاه از انیس الدوله رنجیده و بالاخره آن شب به زبان خود علت آزردهگی خاطرش را از زنی که آن همه مورد مهرش بود، به خود او باز گفت.

انیس الدوله وقتی علت بی مهری شاه را چنین دید و یقین کرد که از چیز دیگر نیست، نفسی به راحت کشید و در دل خنده‌ای کرد ولی به لحنی بسیار ملایم و جذاب و مهرانگیز، و در حالی که ران مرغ به دهان ناصرالدین شاه می گذاشت لب گشود و گفت:

- کسی که مورد غضب شاه باشد، من خودم نسبت به او از شاه دشمن ترم، ولی دیدم اگر من او را پناه ندهم، به یکی از سفارتخانه‌های روس یا انگلیس پناه خواهد برد و آنجا تحصن خواهد جست و یقین داشتم که در این صورت، خشم اعلیحضرت چندین برابر خواهد گشت و آن وقت کاری هم نمی شد کرد و این از همه بدتر بود.

ناصرالدین شاه وقتی حکمت و تدبیر انیس الدوله را چنین عمیق و از روی صواب دید، چندین برابر نسبت به او علاقه مندتر شد و مخصوصاً آن شب شام بیشتری خورد و تا صبح با انیس الدوله بسر برد و فراق شبهای گذشته را جبران کرد.

می گویند انیس الدوله بیشتر از تمام زنان ناصرالدین شاه، شوهر تاجدار خود را دوست می داشت و علاقه ناصرالدین شاه هم نسبت به او به حدی بود که چندین بار به او پیشنهاد کرد:

«بیا تو را عقد کنم» و انیس الدوله حاضر نشده در پاسخ شاه می‌گفت: «آن ساعتی که خطبه صیغه‌گی مرا خواندند، آنقدر برای من مقدس و مبارک و خوش‌یمن است که هرگز حاضر نیستم به هیچ عنوان آن ساعت به ساعت دیگری مبدل شود!»

یکی از تدابیر انیس الدوله برای جلوگیری از خروج زنان حرم از دربار

سلیمان بهبودی در خاطرات خود ضمن اشاره به اقداماتی که در کاخ گلستان پس از شاه شدن رضاشاه انجام گرفت می‌نویسد:

«در این روز چند نفر تباردار هم خواسته بودند تا درختها و چنارهای زیادی را قطع کنند. به بنده فرمودند قطعه ذغالی برداشتم هر درختی را که با عصا نشان می‌دادند با ذغال علامت می‌زدم. پس از آنکه دستورات مربوط به محوطه کاخ گلستان تمام شد به اندرون داخل شدیم. چیزی که بلافاصله جلب‌نظر می‌کرد، درخت چنار خشک قطوری بود که تا آنجا که دست می‌رسید به شاخه‌های خشکیده آن با تکه‌های پارچه دخیل بسته و قندیل‌های نقره آویخته بودند. شمعی‌های زیادی در اطراف درخت چنار ریخته شده بود، پیدا بود در آنجا شمع روشن می‌کردند. یک منبر دوپله‌ای پای چنار دیده می‌شد. چنار به اندازه سه نفر که به هم می‌دادند قطر داشت، ولی حیف که مواظبت از آن نشده و خشکیده بود. در اینجا چند نفر از رؤسای قدیمی دربار، من جمله محمدابراهیم توفیقی که سرپرست معماران بود حضور داشت. اعلیحضرت همایونی سؤال کردند که تاریخچه این درخت را کی می‌داند؟ عرض کرد:

رسم ناصرالدین‌شاه این بود که اول شب به اندرون بیاید و قدم‌زنان از جلوی اتاقهای خانمها و اهل حرم عبور کنند، در آن موقع خانمها جلو در اتاقها ایستاده و تعظیم می‌کردند، شاه با بعضی از آنها صحبت می‌کرد و گاهی هم داخل اتاق می‌شد. شاه شبی به رسم معمول وارد یکی از این اتاقها شد، داخل اتاق به هم ریخته بود. خانم آن اتاق از خدمتکارش شکایت داشت که منظم نیست. شاه به شوخی می‌گوید فردا می‌دهم سرش را ببرند و بعد از آن اتاق دور می‌شود و به محل دیگر می‌رود و بالاخره پس از مدتی شوخی با اهل حرم به اتاق خواب خود که وسط کاخ قرار داشت وارد می‌شود و استراحت می‌کند. فردای آن شب نامه‌ای از حاج‌ملاعلی‌کنی برای شاه می‌رسد که بلافاصله به عرض می‌رسانند. مضمون نامه حاجی شفاعت از خدمتکاری بود که شاه به

شوخی گفته بود می دهد سرش را ببرند. حاجی در این نامه به شاه نوشته بود در هیچ مذهبی زن را نمی زنند. اعلیحضرت چگونه در مذهب اسلام نسبت به زن مسلم چنین تنبیهی را روا می داند؟ بعد از قرائت نامه، شاه ناراحت می شود و به همان اتاق دیشبی در جستجوی آن خدمتکار می رود. خانم جواب می دهد: دیشب بعد از رفتن اعلیحضرت نمی دانم کجا رفته و تاکنون هر چه جستجو کرده ام معلوم نشده است. بعد از تحقیق معلوم می شود خدمتکار از گفته شاه ترسیده و شانه فرار کرده و با اینکه نگهبانان بدون اسم شب نمی گذاشته کسی خارج و داخل شود از اندرون شاه گریخته و به اندرون حاج ملاعلی کنی رفته و بست نشسته است. در هر حال شاه دستور می دهد که جواب حاجی را بدهند که این حرف را به شوخی زده ام و بی جهت خدمتکار فرار کرده است. ولی بعداً شاه به فکر می افتد که تدبیری باید اندیشید تا دیگر چنین اتفاقی نیفتد. در این زمینه با خانم انیس الدوله تبادل نظر می کند و سرانجام با هم قرار و مدار می گذارند، و مطابق همین قرار چند شب بعد خواب می بیند که در زیر این درخت چنار امامزاده ای مدفون است. شاه بعد از این خواب نیمه شب هراسان و بدون لباس سر و پا برهنه دوان دوان با سرو صدا و جنجال به پای این درخت می افتد و شاخه و برگهای آن را می بوسد و درخت را در بغل می گیرد. در همین اثنا خانم انیس الدوله هم که ظاهراً نظیر شاه خواب دیده که زیر درخت امامزاده مدفون است، از خواب بیدار می شود و به دنبال شاه سراسیمه خود را به پای چنار می رساند و تنه درخت را در بغل می گیرد و به شاخه ها و برگها بوسه می زند. بعد از این پیش آمد شاه قسم یاد می کند که اگر کسی خون کرده باشد، یعنی آدم کشته باشد و به این درخت متوسل شود من از گناهش می گذرم. فردای آن شب چند رأس گوسفند پای این درخت قربانی کردند، و من بعد هر یک از اهل اندرون نذر می داشت پای این درخت شمع روشن می کرد. شبهای جمعه هم چند نفر روزه خوان پای چنار روزه می خواندند. اسم امامزاده «امامزاده عباسعلی» بود. چنار معروف به چنار عباسعلی شد.»

«اعلیحضرت رضاشاه این حکایت را که شنیدند به بنده دستور فرمودند: برو همشهری های ما را بیاور. منظور تبرداران بودند که در محوطه کاخ مشغول بریدن و قطع درختها بودند و چون مازندرانی بودند اعلیحضرت فرمودند «همشهری ها». بلافاصله تبردارها آمدند و حسب الامر آن حضرت آن چنار خشکیده را که علامت و نشانی

امامزاده دروغی و ساختگی بود در ظرف یک ساعت انداختند روی زمین و بعد از این برای بازدید به عمارت برلیان و عمارت عاج که فعلاً سفره‌خانه می‌باشد تشریف بردند.^۱

نشان حمایل

اعتمادالسلطنه در وقایع ۶ محرم ۱۳۰۶ می‌نویسد:^۲

«... مولود شاه است. دیشب آتش بازی، امروز سان قشون و پذیرایی سفرا و ناهار خوردن شاهزاده‌ها در حضور، و سلام در تخت مرمر، و مهمانی حرم‌خانه، مثل سنوات سابق بود. به انیس‌الدوله نشان حمایل آفتاب داده شد. این نشان [را] قبل از سفر اول فرنگ اختراع فرمودند که به فرنگ به ملکه‌ها داده شد. انیس‌الدوله اول زنی است در ایران [که] دارای این نشان است.»
دیگری می‌نویسد:

«جیقہ حضرت رضا علیہ السلام که در سنہ ۱۲۸۴ حضرت اقدس شاهنشاه ارواحنا فداه تقدیم آستان مبارک نموده‌اند زیر آن زمرد دستہ خنجر شاه سلیمان صفوی است که صلوات کبیر با کمال امتیاز در روی آن حک شده و با وجود آنکه به واسطه حکاکی مبلغی از قیمت آن کسر شده است می‌توان گفت به ملاحظه قدرت حکاک بر قیمت آن افزوده شده چهارده مثقال وزن دارد و بته‌الماس پیشکش مرحومه مهدعلیا و پیش‌سری پیشکش حضرت قدسیه انیس‌الدوله است که صاحب‌دیوان قاب انداخته بالای سر مبارک نصب نموده است.»^۳

در نقره طلاکوب مسجد گوهرشاد

به طوری که اعتمادالسلطنه نوشته است یکی از اعمال خیر انیس‌الدوله تعمیر در نقره طلاکوب مسجد گوهرشاد مشهد بوده است.

۱- کتاب «رضاشاه» - خاطرات سلیمان بهبودی - شمس پهلوی - علی‌ایزدی.

به اهتمام علی حسین میرزا صالح - انتشارات طرح نو - پاییز ۱۳۷۲ - صفحات ۲۷۱ و ۲۷۲.

۲- کتاب روزنامه خاطرات - ص ۶۸۱.

۳- سفرنامه سدیدالسلطنه - به تصحیح و تحشیه احمد اقتداری - انتشارات بهمن - ص ۲۱۷.

در کتاب «سفرنامه سدیدالسلطنه» شرح مفصل تری درباره این در نقره نوشته شده که نقل آن در اینجا خالی از فایده نیست:

«دروازه میانه مسجد گوهرشاد بدارالسیاده از نقره و از موقوفات انیس الدوله زوجه ناصرالدین شاه است. از یسار و یمین و فراز دروازه از طرف ایوان از هر جانبی تقریباً هفت گره اوراق طلا کوبیده‌اند. در جبین دروازه فراز اوراق مزبور نگاشته‌اند:

| | |
|--------------------------|----------------------------------|
| به عهد خسرو جمجاه غازی | شهنشه ناصرالدین شاه قاجار |
| انیس الدوله خاتون خواتین | زسیم و زر بهشت این در بر این دار |
| سپس مینا پی تاریخ او گفت | بود این پاک در در عرش دادار |

عدد مطابق سال ۱۲۸۴ می‌شود. انیس الدوله بعدها به لقب حضرت قدسیه نایل شده‌اند.»

افسانه شپش شاه و نیمتاج جواهرنشان

چند نفر از پیرمردهای امامه درباره علت مهر و محبت ناصرالدین شاه به انیس الدوله و انتخابش به عنوان بانوی اول حرم، افسانه‌ای می‌گویند که چنین است:

در مراجعت ناصرالدین شاه از یکی از مسافرتهايش به خارج از ایران، زنهای حرمسرا مطالبه سوقاتی می‌کنند. ناصرالدین شاه شپشی را داخل قوطی کوچکی می‌گذارد و می‌گوید این شپش خودم است که برای شما سوقات آورده‌ام. زنها، این سوقات را با اخم و عصبانیت رد می‌کنند، اما انیس الدوله با رضایت و رغبت و خوشرویی آن را می‌پذیرد و دستور می‌دهد دور آن را جواهر گرفته و به صورت سنجاقی به سرش می‌زند و به ناصرالدین شاه می‌گوید شپش شاه تاج سر من است. ناصرالدین شاه هم در مقابل این رفتار و گفتار او، نیمتاج جواهر نشان گرانبهایی به انیس الدوله هدیه می‌دهد و او هم بعداً این نیم تاج را به حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام اهدا می‌نماید.^۱

۱ - شاهزاده سلطان احمد میرزا عضدالدوله در کتاب «حرمسرای پدرم فتحعلیشاه قاجار» این ماجرا را به خاقان مغفور منسوب کرده است.

انیس الدوله از خلال خاطرات اعتمادالسلطنه

در یادداشتهای محمدحسن خان اعتمادالسلطنه که عنوان روزنامه خاطرات دارد، اشارات زیادی به انیس الدوله و کارهای او شده و از خلال آن اشارات، اطلاعات خواندنی و در خور استفاده‌ای درباب اخلاق و کردار و مخصوصاً برخوردهای تند یا ملایم این زن جوان روستایی که به تدریج مقام بانوی اول دربار ایران را یافت با دیگران مستفاد می‌شود. از جمله به کرات به قهر کردنهای انیس الدوله از شوهر اشاره رفته است:

«شاه هم دیشب نخوایده بودند معلوم شد با انیس الدوله جنگ کرده است.»^۱

یا

«باز در سر شام انیس الدوله به شاه متغیر شده بود که پسر، ملیجک مثل گه چه است که هر شب در سر میز شام حاضر می‌کنی؟ شاه برآشفته بود و همان شب بچه را از اندرون بیرون کردند به خانه آوردند.»^۲

و باز می‌خوانیم:

«انیس الدوله و شاهزاده‌ها و سایر حرم خانه از راه معمول رفته بودند. امین اقدس را شاه فرموده بود به واسطه ملیجک بلافاصله از تعاقب شاه حرکت کند. این امتیاز، اسباب کدورت سایر حرمخانه شد. در حضور شاه جسارت و بی‌ادبی نموده بودند.»^۳

این وضعیت تقریباً تا اواخر زندگی ناصرالدین شاه ادامه داشت:

«باز شنیدم که ... شبی با انیس الدوله دعوی سختی فرموده بودند.»^۴

«از اندرون انیس الدوله کاغذی نوشته بودند، سرشام رسید، بر کسالت افزود.»^۵

نکته مهمی که از خلال یادداشتهای ارزنده اعتمادالسلطنه استنباط می‌گردد رقابت شدید تا حد دشمنی و کین‌توزی امین اقدس و انیس الدوله دو صیغه شاه با یکدیگر است.

این دو که زمان آغاز خدمتشان در حرمسرای ناصرالدین شاه مقارن بوده و هر دو نخست از خدمتکاران مخصوص جیران‌خاتم فروغ‌السلطنه بوده‌اند چشم دیدن یکدیگر را نداشتند و تا

۱ - اعتمادالسلطنه: روزنامه خاطرات - با مقدمه و فهرس از ایرج افشار - تهران - امیرکبیر - چاپ دوم - یادداشت روز ۴ ذی‌الحجه ۱۲۹۸ ه. ق.

۲ - اعتمادالسلطنه - پیشین - ص ۱۲۷ - یادداشت روز ۱۱ ذی‌الحجه ۱۲۹۸ ه. ق.

۳ - همان - ص ۲۶۳ - یادداشت روز ۸ رمضان ۱۲۰۰ ه. ق.

۴ - اعتمادالسلطنه - یادداشت روز ۲۳ محرم ۱۳۱۲ - ص ۹۷۴.

۵ - اعتمادالسلطنه - همان - یادداشت روز ۹ جمادی‌الثانیه سال ۱۲۹۸ ه. ق. - ص ۷۵.

آخرین روزهای حیات امین اقدس (که چندسال زودتر از انیس الدوله مُرد) خصومت میان آنان ادامه داشته است.

نکته جالبتر آنکه این دو بانوی روستایی حرمخانه هرکدام در پیشاپیش یک جناح یا گروه یا باند قرار داشته‌اند؛ امین اقدس مورد حمایت امین السلطان صدراعظم بود و از سوی دیگر به واسطه غلامعلی خان عزیزالسلطان برادرزاده خود و پدر او امین خاقان و وابستگان عزیزالسلطان که «آل ملیجک» یا «ملاجکه» خوانده می‌شدند از سوی گروهی از درباریان نیز پشتیبانی می‌شد. در عوض نقطه اتکاء انیس الدوله، صرفنظر از خود شاه که به او احترام زیادی می‌گذاشت، کامران میرزا نایب‌السلطنه و مادرش منیرالسلطنه یعنی جناح و گروه و باند تبریزی‌های دربار بود.

بدین ترتیب هر جا که اسم امین اقدس و وابستگان او به میان می‌آید اختلاف و خصومت رخ می‌نماید و انیس الدوله به انماء مختلف می‌کوشد آل ملیجک را از میدان به در کند.

خصومت و ابراز تنفر انیس الدوله نسبت به طایفه گروسی‌ها سالها زودتر از آنکه عزیزالسلطان، عزیزالسلطان شود یعنی در روزگار خردسالی او آغاز می‌شود.

انیس الدوله با اینکه چندان از جمال بهره‌ای نداشت به علت خلق و خوی مهربان و سادگی طینت و نشان دادن خدمت و وفاداری چنان مورد توجه شاه بود که سالهای متمادی شاه در هر حال و در هر نقطه که می‌بود عادت داشت شام را با این زن صیغه مورد علاقه‌اش صرف کند.

انیس الدوله که این موضوع را می‌دانست اغلب به قهر و به ناز می‌پرداخت. روزگار را بر شاه سیاه می‌کرد و گهگاه سلطان صاحبقران ترجیح می‌داد به نشانه قهر و اعتراض به قهر و ناز انیس الدوله شام را بیرون از اندرون بخورد و این واقعه چنان اهمیت داشت که اعتمادالسلطنه آن را، بارها و بارها، در دفتر یادداشتهای خود ثبت می‌کرد:

«دیشب شاه شام بیرون میل فرموده بودند به واسطه نزاع با انیس الدوله. در فقره اسب‌سواری دید که جنلودار مخصوص انیس الدوله را که میرزا محمدخان برادر ابراهیم‌خان نایب است مهدیقلی خان میرآخور چند روز قبلی زده بود.

انیس الدوله هم با میرآخور بد است یا واقعاً اسبهای انیس الدوله بد بود یا بهانه گرفته بود. امروز ایرادی گرفته بود که اسباب تغییر خاطر مبارک شده، نتیجه بیرون شام خوردن بود.»^۱

قهرهای انیس الدوله پایان نداشت. باز مدتی بعد می‌خوانیم:

«انيس الدوله هم قهر کرده نيامد.»^۱

اما ناصرالدين شاه که به وفاداری و لياقت اين زن قدیمی خود اهميت می داده است در مواردی رضایت خاطر به طرق زیر جلب می کرده است.

«به انيس الدوله نشان حمایل آفتاب داده شد. اين نشان را قبل از سفر اول فرنگ اختراع فرمودند که در فرنگ به ملکه ها داده شد. انيس الدوله اول زنی است در ايران که دارای اين نشان است.»^۲

«به انيس الدوله نشان تمثال رحمت داده شد.»^۳

بسیاری از درباری ها مانند اعتمادالسلطنه معتقد بودند که انيس الدوله بهترین همسر شاه است.

«انيس الدوله به شدت ناخوش است. حکيم الممالک به واسطه فضولی، نه خودش قابل معالجه کردن است و نه می گذارد دیگری معالج باشد. حرمخانه شاه منحصر به اين زن است. آن هم بمیرد بدا به حال ايران.»^۴

«صبح که به احوالپرسی انيس الدوله رفتم مژده دادند که الحمدالله از خطر جسته، شکر خدا را کردم. اينکه من به اين زن دعا می کنم بیشتر برای خاطر شاه است که اگر خدای نکرده اين زن بمیرد کلیتاً وضع حرمخانه به هم می خورد.»^۵

«دستگاه امین اقدس از ناخوشی انيس الدوله خیلی خوشحالند که خدای نکرده ملول و مدقوق است. در صورتی که بحمدالله تب قطع شده و سینه هم بهتر است. چون دو روز است که انيس الدوله بهتر شدند، امین اقدس خودش را به ناخوشی زده.»^۶

انيس الدوله نزد ناصرالدين شاه شأن و شوکت زیادی داشت. علاوه بر عمارت شهری که در اختیار داشته در صاحبقرانیه نیز عمارت جداگانه ای در اختیار او بوده که سالها بعد و هنگام درگیری محمدعلی شاه با مشروطه طلبان، زنان درباری که از تهران به صاحبقرانیه پناه برده بودند

۱- همان - ص ۳۳۷ یادداشت روز ۷ ربیع الثانی ۱۳۰۴ ه. ق.

۲- اعتمادالسلطنه: همان - یادداشت روز جمعه ۶ صفر سال ۱۳۰۵ ه. ق. - ص ۵۹۲.

۳- همان کتاب - ص ۴۶۳.

۴- همان یادداشت - ۱۲ رجب ۱۳۰۸ - ص ۷۳۶.

۵- یادداشت ۱۸ رجب ۱۳۰۸ اعتمادالسلطنه - ص ۷۳۷.

۶- یادداشت ۲۱ رجب ۱۳۰۸ اعتمادالسلطنه - ص ۷۳۷.

در آن عمارت که یک اتاقش را فرش کرده بودند زندگی می کردند.^۱
 البته امین اقدس کرد گروسی نسبت به انیس الدوله جاه طلب تر، بی رحم تر، تندخو تر و
 بی سیاست تر بود و از ظرافت طبع و مهربانی و تحیب قلبی که انیس الدوله از آن برخوردار بود
 بی بهره بود.

اعتماد السلطنه در یادداشتهای خود نمونه‌ای از تندخویی او را شرح می دهد:
 «حضور همایون رسیدم. مشغول خواندن کتاب بودند که خواجه امین اقدس آمد
 نجوایی کرد. شاه فرمود بگو خیر، مطمئن باش. رفت، مجدداً آمد، بلند گفت که عرض
 می کند [یعنی امین اقدس عرض می کند] می فرستم، او را می آورند، چشمش را کور
 می کنم و هزارچوب می زنم.»
 در آخر معلوم می شود شخصی که حکیم باشی نظام شده، امین اقدس نسبت به او بدخیال
 است این پیغامات را می دهد.

«آخر قرار شد اگر فرمان هم صادر شده شاه پاره کند. خلاصه شامی صرف فرمودند.
 بعد از شام شاه، با کمال یأس از وضع دولت خانه آمدم.»^۲
 در حالی که انیس الدوله به رغم روستایی بودن و سادگیش و گهگاه تندخویی هایش تحیب
 قلوب و ظرافت و ادب را به کار می بست، تصادفی نیست که اعتماد السلطنه می نویسد:
 «در بین راه حرم رسید، انیس الدوله، سهراب خان خواجه خودشان را جهت
 احوالپرسی من فرستادند.»^۳
 یا می نویسد:

«انیس الدوله وساطت کرد سیدباقر جمارانی را که در حضرت عبدالعظیم بست
 نشسته بود، آزاد گذاردند.»^۴
 یا اینکه به شفاعت درباره حتی هووهایش، زنان قدیمی و از چشم افتاده شاه می پرداخت.
 «خلاصه شاه در نهایت تغیر بود. سبب بیرون شام خوردن شاه تغیر با گلین خانم زن
 اول خودشان بوده است که استدعا کرده بود اتاق عمارت شهرش را کاغذ بچسبانند. شاه

۱ - ظهور الدوله: خاطرات و اسناد - به کوشش ابرج افشار - تهران - کتابهای جیبی - چاپ اول - ۱۳۵۱ - ص ۴۲۴.

۲ - اعتماد السلطنه: یادداشت روز ۱۴ ربیع الاول ۱۳۰۴ ه. ق. - ص ۴۶۷.

۳ - اعتماد السلطنه - یادداشت روز ۲۵ شوال ۱۲۹۲.

۴ - اعتماد السلطنه: یادداشت ۱۷ محرم ۱۳۰۰ - صص ۲۰۵ - ۲۰۴.

بد گفته بود. حکم شد او را به نگارستان ببرند. انیس الدوله شفاعت کرده از بردنش گذشتند.^۱

انیس الدوله آنقدر مردمدار و سیاسی بود که هرگز نمی گذاشت کسی از او و دستگاه عریض و طویلش ناراضی و شاکی گردد و شکایت نزد شاه برد یا مانند دستگاه غارتگر نایب السلطنه کامران میرزا و مادرش منیر السلطنه، طلب مردم از او و پسرانش بالا کشیده شود. اعتماد السلطنه در یادداشتی می نویسد:

«دیدم مادام پیلو گریه کنان پیش اهل خانه نشسته است. گفت دم حرمخانه رفتم که طلب خود را از انیس الدوله بگیرم. آغارشاخان خواجه می خواست ده یک از پول من بردارد. ندادم. به من فحش داد و مرا کتک زد. الحال می خواهم دوشان تپه خدمت شاه بروم و عرض کنم اگر دادرسی فرمودند به سفارت عارض خواهم شد. از این فقره خیلی اوقاتم تلخ شد. هر طور بود او را آرام کردم. کاغذ به توسط اهل خانه به انیس الدوله نوشتم او را اطلاع دادم. مادام پیلو را به خانه خودش فرستادم. انیس الدوله کاغذ خیلی مهربانی نوشته بود که نگذاشتم مادام پیلو جلوی شاه برود عارض شود.»^۲

انیس الدوله زنی مشکل گشا و به درد مردم برس بوده است. اعتماد السلطنه می نویسد در موردی که بر سر تسجاوز عزیزخان خواجه موجر قریه و صفنار به اسماعیل آباد ملکی اعتماد السلطنه، مناقشه ای پیش آمده و طرفین ادعاهایی داشتند والده اعتماد السلطنه به انیس الدوله شکایت کرد و او دستور داد حسام لشکر عبدالکریم خان برادرش حکم قرار گیرد و طرفین در بیرونی خانه انیس الدوله اجتماع کردند و مسأله را به گونه ای فیصله بخشیدند.^۳

بیهوده نبود که دولتمردان و درباریان در هر فرصتی در عرض ادب و ارادت به حضور انیس الدوله بر یکدیگر پیشی می جستند.

«منزل آغارشاخان خواجه انیس الدوله رفتم. اظهار ارادات و عبودیتی به سرکار انیس الدوله نمودم. شربت و شیرینی مرحمت فرموده بودند.»^۴

زیرا بعید نبود روزی فرا برسد که با آن دیکتاتوری خفقان آمیز و آن فساد و رشوه خواری

۱ - اعتماد السلطنه: یادداشت روز ۶ ذی الحجه سال ۱۳۰۲ هـ. ق. - ص ۳۸۴.

۲ - یادداشت روز ۹ شعبان ۱۳۰۵ هـ. ق. - ص ۵۶۳.

۳ - اعتماد السلطنه - همان - یادداشت ۵ ذی القعدة ۱۳۱۲ - ص ۱۰۰۶.

۴ - یادداشت روز ۶ جمادی الاول ۱۳۰۸ هـ. ق. ص ۷۳۸.

دستگاه نایب السلطنه کامران میرزا، نیاز به استمداد از انیس الدوله بانوی مقرب شاه داشته باشند. و ناچار دست به دامان بلند او شوند تا آنان را از شر مزاحمت و پاپوش دوزی کامران میرزای فاسد رشوه‌خوار بی‌لیاقت و متخصص آزار بی‌گناهان رهایی بخشند.

به همین دلیل بسیاری از متهمین و کسانی که به علتی مورد تعقیب قرار می‌گرفتند به سرای انیس الدوله پناه می‌بردند. از آن جمله اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات بود که در رمضان سال ۱۳۰۸، نایب السلطنه تهمتهایی بر او وارد ساخته بود که با مخالفین سلطنت سروسری دارد^۱ به خانه انیس الدوله پناهنده شد و دادخواهی کرد.^۲

در آخرین سال سلطنت ناصرالدین شاه، آقاخان قراگزلو فرمانده توپخانه همدان که یکی از توپچیان او یک کالسکه‌چی روسی موسوم به پاولوف را در راه عشق‌آباد - مشهد کشته بود و بنا به درخواست دولت روسیه، وی یعنی آقاخان را تحت الحفظ به تهران آورده و در میدان توپخانه زندانی کرده بودند به خانه انیس الدوله پناهنده می‌شود و پس از مذاکرات فراوان، انیس الدوله رضایت می‌دهد آقاخان از خانه او بیرون برود.

از حاجی میرزا حسن آشتیانی استفتاء می‌شود و مجتهد معروف تهران دیه را چهل و هفت یا چهل و هشت تومان تعیین می‌کند. رفتار انسانی انیس الدوله باعث می‌شد که اغلب دولتمردان از او به نیکی یاد کنند در حالی که از زنان دیگر شاه بد می‌گفتند.

اعتمادالسلطنه در بیشتر یادداشتهای خود از سوگلی شاه تعریف و تمجید می‌کرد:

«از آنجا منزل آغا علی خواجه انیس الدوله رفته، اظهار بندگی نمودم. در میان حرمهای

شاه کسی که به من اظهار لطفی دارد و با اهل خانه من دوست است، انیس الدوله است. و

چون این زن را پاک‌دامن و شاه شناس و دوست شاه می‌دانم ارادت می‌ورزم.^۳

انیس الدوله و امین‌اقدس پا به پای هم در دربار اعمال نفوذ می‌کردند. وقتی شاه عازم سفر خارج می‌شد آنها اجازه داشتند او را مشایعت کنند، مثلاً در سفر سوم ناصرالدین شاه به اروپا انیس الدوله و امین‌اقدس شاه را تا مرز روسیه مشایعت کردند.^۴

اما ناگهان ستاره اقبال امین‌اقدس افول کرد و او پس از مدتها تحمل نابینایی که سفر به اتریش

۱ - به علت چاپ مخفیانه یک اعلان علیه امتیاز رژی که اعتمادالسلطنه از آن خبر نداشت در مطبعه سنگی دولتی به وسیله یکی دو تن از میرزاهای دارالطباعه و دارالترجمه.

۲ - اعتمادالسلطنه: یادداشت روز ۱۷ رمضان ۱۳۰۸ ه. ق.

۳ - اعتمادالسلطنه: یادداشت روز ۱۹ شوال ۹ - ۱۳ ه. ق. - ص ۸۱۱ - چاپ دوم.

۴ - اعتمادالسلطنه: یادداشت روز ۱۳ شعبان ۱۳۰۶ - ص ۶۳۳.

و معالجات پزشکان اتریشی هم آن را چاره نکرد دو بار سگته مغزی ناقص کرد و سرانجام در حالی که یک طرف بدنش فلج شده بود جان سپرد. پس از مرگ امین اقدس در محرم سال ۱۳۱۲ هـ. ق قسمتی از وظایف و کارهای او در حرم شاه به انیس الدوله محول گردید. مثلاً نگهداری تریاک، آماده کردن آب گرم صبح و حفظ صابون و مسواک به انیس الدوله داده شد.

«از آنجایی که این خانم محترمه بسیار آدم خوبی است اما ابله و دهاتی است و فریب دو سه خواجه رذل پدرسوخته را دارد می خورد در عوض اینکه در این موقع بر مدارج اعتبار خود افزایش و خانمی کند، شأن خود را کاست. خدا اسبابی فراهم آورده بود که او ملکه مسالمة مقتدر حرمخانه باشد. شیطان به خلاف کرد. تمام اعتباراتی هم که خودش داشت روی این کار گذاشت و خلق مبارک پادشاه ما را که جان همه قربانش باشد به گله‌های بی معنی تلخ کرد.»^۱

البته از اواخر ربیع الثانی سال ۱۲۹۸ هـ. ق شاه حکومت کاشان را به انیس الدوله سپرد. اما بستگان امامه‌ای او و برادرانش از جانب وی اداره امور این حکومت و دیگر بلادی را که گهگاه انیس الدوله با اعمال نفوذ خود برای آنان درست می کرد برعهده داشتند.^۲

در جمادی الثانی سال ۱۳۱۲ هـ. ق ناصرالدین شاه برای تجلیل از خدمات انیس الدوله و ادای احترام به او، لقب حضرت قدسیه را به او اعطا کرد. اعتماد السلطنه ابراز خشنودی می کرد که این لقب را او برای انیس الدوله یافته است.^۳

میان انیس الدوله و امین اقدس اختلافات و رقابتهای شدیدی وجود داشت. هر زمان که انیس الدوله مقرب و محبوب می شد، امین اقدس از نظر شاه می افتاد و هر زمان مهر امین اقدس بر دل شاه غالب می شد و او و ملاجکه مقرب می شدند انیس الدوله قهر می کرد و سر سفره شام حاضر نمی شد.

حتی در سفر به ولایات یا رفتن به زیارت اماکن متبرکه مانند آستان قدس رضوی نیز، نشانه‌های این رقابت آشکار می شده است.

«معلوم شده حالا زیارت هم در میان حرمخانه یک نوع رقابت و همچشمی شده است. صبح الی عصر به واسطه دستگاه انیس الدوله و غیره قرق می شود. مردم دوهزار

۱ - اعتماد السلطنه: یادداشت روز ۵ محرم ۱۳۱۲ - ص ۹۷۰ - چاپ دوم.

۲ - یادداشت روز ۲۸ ربیع الثانی ۱۲۹۸ هـ. ق - صص ۶۶-۶۵.

۳ - اعتماد السلطنه: روزنامه خاطرات - یادداشت ۲۱ جمادی الثانی ۱۳۱۲ - ص ۹۸۷.

فحش می دهند. بعد به جهت امین اقدس (اگرچه انیس الدوله و امین اقدس بی قرق هم می روند)^۱

هرچه زمان رو به جلو می شتافت، ناصرالدین شاه بر هوسرانی های خود می افزود و دختر بچه ها و دوشیزگان متعددی را وارد حرمخانه خود می کرد؛ او حتی از کودک چهارساله ترکمان هم نمی گذشت و کودک را به حرمخانه خود می آورد تا پس از گذشت پانزده سال افتخار همسری خود را به او بدهد:

«امروز تفصیلی روی داد؛ این است: هیجده سال قبل که به سفر خراسان آمدیم در رکاب شاه، حکم شد طایفه یموت را چاییدند. زیادی از آنها را کشتند و اسیر گرفتند. در میان اسرا دختری بود چهارساله موسوم به طوقان بی بی. به عین الملک مرحوم داده شد. بعد تعریف و جاهت او به عرض شاه رسید. او را خواستند. من خودم آن دختر را دیده بودم. این دختر در حرمخانه بزرگ شد. دو سه سال قبل از زوجات سلطنت شد. ترکمانهایی که از طایفه کوکلان به کالپوش آمده اند نمی دانم به چه حيله یکی از آنها ادعا کرد که من پدر طوقان بی بی هستم که یموتها این دختر را از من دزدیده بودند. بعد قشون سلطنتی آنها را اسیر کردند. دیگر تحقیق نشد آیا این مرد ترکمان در دعوی خود صادق است یا نه؟ او را به اندرون سراپرده همایونی بردند که این مرد دختر خود را در حرمخانه دید. نمی دانم نتایج این عمل عاقبت چه خواهد شد. خدا عالم است.»^۲

اعتمادالسلطنه در جای دیگر می نویسد:

«در ده جابون شاه دختری دید در نهایت و جاهت. مجدالدوله را فرستادند رفت معلوم کند که کیست.

معلوم شد پدرش از اکراد شادلو است که فوت شده و مادرش ترکمان است. قاطر سواری من [را] که یدک بود گرفته او را سوار کرده به اردو آوردند تا چه در بیاید.»^۳

شاه گذشته از دختران جوانی که صیغه کرد حتی از خدمتکاران و کنیزان حرمسرا نیز چشم نمی پوشید و به دده عزیزالسلطان که طبعاً باید زنی سیاه پوست باشد چشم طمع دوخته بود.

«انیس الدوله و امین اقدس که این سفر تنها در رکاب هستند به آس کشک در

۱ - اعتمادالسلطنه: روزنامه خاطرات - یادداشت روز ۲۴ شوال ۱۳۰۰ ه. ق. - ص ۲۱۵ کتاب.

۲ - اعتمادالسلطنه: یادداشت ۸ رمضان سال ۱۳۰۰ ه. ق. - ص ۲۴۳ کتاب.

۳ - اعتمادالسلطنه: روزنامه خاطرات - یادداشت روز ۱۲ شعبان ۱۳۰۰ ه. ق. - ص ۲۳۹.

کاروانسرای جدید سرخه حصار مهمان سیدابوالقاسم [فراش خلوت] هستند ... شب بعد از شام احضار شدیم. منظور شاه از قرق بعد از شام این است که انیس الدوله را دست به سر کند و از طبقات کنیز [و] خدمتکار مثلاً جوجوق دده ملیجک را احضار کند. این است بعد از شام که اندرون میل می فرمایند مردانه می شود. ساعت چهار و پنج [از شب رفته] که انیس الدوله می خوابد دوباره زنانه می شود که آنچه مقصود همایون است به عمل آید.^۱

استمرار مدام در گردش و تفریح و زن صیغه کردن و شکار حیوانات و وقت گذرانی های بی جا سبب شده بود که اعتمادالسلطنه آن قره نوکر درباری چاپلوس و مداح شاه هم در خلوت به فغان آید و چنین سر درددل بگشاید:

«امروز شاه طرف شهرستانک تشریف می برند. در این وقت که محض تفریح شهرستانک می رویم و خیال داریم تا سیاه بیشه کجور هم بتازیم، حالت ممالک ایران از قرار تفصیلی است که می نگارم.
آذربایجان نظمی ندارد، مخالفت میان علما است و امیرنظام. کرمانشاهان در نهایت اغتشاش است. تمام ایلات با هم متحد شده و به حکم شوریده بیست و پنج قریه کردستان را جافها قتل عام نموده و اسیر کرده اند. اهالی شوشتر به حاکم خود یاغی هستند، بنادر فارس مغشوش است، خراسان بی نظم است، می گویند آصف بی حیا را محاصره نمودند. اگر هم اراجیف باشد نهایت اغتشاش را دارد. شهر تهران طوری بی نظم است که روزی شام نمی شود که قتلی و دزدی رو ندهد. بازار تهران صد تومان پول سفید به هم نمی رسد.»^۲

انیس الدوله در اعیاد ملی و اسلامی از خانمهای ایرانی و خارجی مقیم تهران پذیرایی می کرده و به عنوان بانوی اول کشور آنها را به حضور می پذیرفته است. اعتمادالسلطنه در ذیل وقایع روز ۲۶ شعبان ۱۳۰۹ که برابر با یکی از روزهای نوروز بوده است یادآور می شود که «امروز زنهای فرنگی منزل انیس الدوله بودند.»^۳

۱ - اعتمادالسلطنه: روزنامه خاطرات: یادداشت روز ۱۱ ربیع الاول ۱۳۰۱ ه. ق. - ص ۲۷۴.

۲ - اعتمادالسلطنه: یادداشت روز ۲۲ شوال ۱۳۰۲ ه. ق. - ص ۳۷۷. اعتمادالسلطنه به طعنه به جای آصف الدوله واژه آصف برخیا وزیر اسطوره ای را آصف بی حیا می نویسد.

۳ - اعتمادالسلطنه: پیشین - یادداشت ۲۶ شعبان ۱۳۰۹ ه. ق. - ص ۸۰۱.

در مواردی انیس الدوله ترتیب پذیرایی از مردان درباری را هم می‌داده و دست به کارهایی می‌زده که حکایت از آن می‌کند تدبیر و رأی و فهم لازمه خود را تا حدودی داراست.

«دیروز ماشاءالله خان پسر عموی انیس الدوله که حالا ناظر انیس الدوله است مرا به ناهار دعوت کرد که امروز ناهار آنجا صرف شود...

از سایر مهمانها سؤال کردم، ادیب‌الملک و احتساب‌الملک و اعتماد‌الحرم بود [ند]. معلوم شد این مهمانی به حکم سرکار انیس الدوله بود... بعد از ناهار شاه دوباره منزل ماشاءالله خان آمدم. ناهار خیلی مفصلی تدارک دیده بود. در بین ناهار آش آبغوره و ماهی که اندرون پخته بودند، انیس الدوله به جهت من فرستادند. خیلی سرافراز شدم که اقلاً در اردو کسی هست که اظهار مرحمتی به مردم خصوصاً به من بکند.^۱ هر سال روز ششم صفر، به مناسبت مولود شاه، مراسم سلام زنانه هم در عمارت انیس الدوله برگزار می‌شده است:

«امسال سلطنت آباد، سلام زنهای محترمین که باید ششم صفر منعقد شود [به مناسبت تولد ناصرالدین شاه] امسال پنجم واقع شد. از پنج به غروب مانده، خواتین از شهر [به] سلطنت آباد آمدند. اهل خانه هم در شب است سلطنت آباد مهمان انیس الدوله است.»^۲

انیس الدوله برای خود شکوه و کبکبه و دبدبه و اسکورت خاص داشته، به مهمانی خانه درباریان می‌رفته و در ایام عاشورا رسم چنان بود که مراسمی نیز در خانه و تکیه او برگزار می‌شد. رسم چنان بود که هر سال روز هفتم محرم علم همایونی را از خانه انیس الدوله برداشته به تکیه نایب‌السلطنه می‌بردند و روز دهم محرم یعنی عاشورا آن را به طور مجلل و با تشریفات تمام به خانه انیس الدوله برمی‌گرداندند. هنگام بردن علم به چند نفر خلعت می‌دادند.^۳ او کالسکه تاجدار و سوارنظام اسکورت داشته است و گهگاه به سرای اعتمادالسلطنه نیز تردد می‌کرده است.

«امروز مهمانی است - صبح زود برخاسته اصلاح بعضی موارد را نموده. این مهمانی فقط از برای انیس الدوله است. قمرالسلطنه و زن امین الدوله را هم از شهر دعوت نموده

۱ - اعتمادالسلطنه: پیشین - یادداشت روز ۲۸ ذیحجه ۱۳۱۰ ه. ق. - ص ۸۲۴

۲ - اعتمادالسلطنه: روزنامه خاطرات - یادداشت روز ۵ صفر ۱۳۰۸ ه. ق. - ص ۷۱۷.

۳ - اعتمادالسلطنه: روزنامه خاطرات - یادداشت روز ۱۰ محرم سال ۱۳۱۳ ه. ق. - ص ۱۰۱۶.

بودند - باقی اقوام زنانه خودمان بودند. ناظر امین الدوله را مباشر عصرانه و شیرینی کرده بودم. دو از دسته رفته انیس الدوله رسماً با کالسکه تاجدار و سواره نظام و غیره با تجمل و اعتماد الحرم و خواجه‌های خودش وارد حسن آباد شد. مجدالدوله در راه به کوکبه انیس الدوله بر می خورد، گله می کند چرا خانه من نمی آید. این قدر مردم حسود هستند. یکی بگوید سرکارخان اگر خانه شما بیاید نقلی نیست، خانه دختر شاه در حقیقت دختر خودش آمده است... نیم ساعت به غروب مانده انیس الدوله تشریف بردند.^۱

انیس الدوله به دلیل اینکه تقریباً بر مسند بانوی اول کشور تکیه زده بود گهگاه خانمهای سفرای خارجی را به حضور می پذیرفت. برای آنان مجالس مهمانی ترتیب می داد و با آنها به وسیله مترجم به مذاکره می نشست.

«روزی که زن ولف وزیر مختار انگلیس به دیدن انیس الدوله می رفت، حکیم الممالک^۲ یک ورق پشت و رو دستورالعمل مکالمه به انیس الدوله نوشته بود که با زن ایلچی این نوع تکلم کن و چه قسم رفتار کن. این فقره اسباب تغیر انیس الدوله شده بود که چرا به من للگی می کنند.»^۳

در مواردی به شاه پرخاش می کرد و فرامین او را تغییر می داد.

«از قراری که مذکور شد بندگان همایون به معیر الممالک و فخر الملک و محمد ابراهیم خان کاشی پسر مرحوم امین الدوله به جهت [آنکه] فرنگ ماندند و هنوز نیامدند تغیر فرمودند. حکم شد موجب و القاب آنها ضبط شود.»^۴

اما دو روز بعد وضع عوض می شود.

«اول درب خانه انیس الدوله رفتم. عرض اخلاص نمودم. معلوم شد دیشب به شاه خیلی بد گفته بود، به جهت خاطر معیر الممالک و فخر الملک و محمد ابراهیم خان، ظاهراً

۱ - اعتماد السلطنه - یادداشت روز ۸ ذی الحجه ۱۳۰۷ ه. ق. - ص ۷۰۷.

۲ - میرزا علی نقی حکیم الممالک پزشک و دولتمرد درباری که با میرزا محمودخان حکیم الممالک راجل درباری دوره مظفرالدین شاه متمایز است. علینقی حکیم الممالک مرد شوخ طبعی بوده و داستانهایی از او تعریف می کنند. مورد توجه ناصرالدین شاه بوده است. در بعضی از روزنامه‌های دولتی دوره ناصرالدین شاه مقالاتی از او دیده می شود که واجد ارزش نیست.

۳ - اعتماد السلطنه: یادداشت روز ۱۹ محرم سال ۱۳۰۶ ه. ق. - صص ۵۹۳-۵۹۴ کتاب روزنامه خاطرات - چاپ دوم - ۱۳۵۰ ه. ق.

۴ - اعتماد السلطنه: روزنامه خاطرات - یادداشت روزهای ۱۲ و ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۰۷ ه. ق. - ص ۶۷۴.

بی اثر نبود.»

مداخلات انیس الدوله در امور سیاسی و دولتی گهگاه فریاد اعتراض امین السلطان را به عرش می‌رساند.

«پریروز در ب‌خانه اتفاقی افتاده بود که اسباب تغیر صدراعظم شده بود. حسام‌الملک همدانی زین‌العابدین‌خان، هشتاد هزار تومان به شاه می‌دهد و بیست هزار تومان به صدراعظم و غیره که با این صد هزار تومان، حکومت کرمان را به او بدهند. شاه دو سه روز قبل تفصیل را به صدراعظم گفته بود اما سپرده بود که این مسئله محرمانه باشد تا نصرت‌الدوله حاکم حالیه کرمان از بلوچستان مراجعت کند. با وجود این سفارش دستخطی به توسط انیس الدوله به کاظم‌خان پسر سرایدارباشی مرحوم داده بود که خلعت حاکم تازه کرمان را او حامل باشد. آغامحراب‌خواجه انیس الدوله این دستخط را در حضور جمعی آورد و به صدراعظم نمود. صدراعظم اول سکوت کرد. گفت به خانم عرض کن چشم. خواجه اصرار کرد، صدراعظم برآشفتم و آنچه در زبان فارسی عبارت مستهجن و فحش است به شاه و انیس الدوله و خودش و حضار گفت. بند ثبته مهرش را پاره کرد. مهرش را خواست بشکنند. حضار مانع شدند.

همانطور با تغیر به خانه آمد. تفصیل که به عرض آستان ملائک پاسیان رسید، امین‌السلطنه را به عذرخواهی خانه صدراعظم فرستادند. و در این مورد صدراعظم بی‌حق نبود. اگر مسئله عزل و نصب حاکم کرمان محرمانه بود لزومی نداشت این دستخط به کاظم‌خان دادن. اگر محرمانه نبود سپردن به صدراعظم که این مسئله بروز نکند چه بود؟»^۱

انیس الدوله بانویی چاق، ثمین، کم‌تحرک بود و بیماری‌های جسمانی مختلفی داشت که در فرجام به یرقان کبد انجامید و باعث مرگش در سنین میانسالی شد.

«امروز حکیم‌الممالک که خودش را بسته به انگلیسها می‌داند تدبیری کرده بود که دکتر کاسون حکیم سفارت انگلیس را به اندرون شاه ببرد.

چون شش ماه است انیس الدوله متصل دنبل (دُمَل) بیرون می‌آورد و خود حکیم‌الممالک معالج است و خوبی معلوم نیست. به انیس الدوله عرض کرده است خوب است دکتر کاسون را بیاورید شما را ببیند. انیس الدوله به شاه عرض کرده و شاه

مرخص فرمودند. امروز حکیم الممالک دکتر کاسون را اندرون خدمت انیس الدوله برده بود.^۱

تلگراف ناصرالدین شاه به انیس الدوله

پیش نویس تلگرافی است به خط ناصرالدین شاه که در نهم ذی قعدة ۱۳۰۶ هـ. ق از لندن به انیس الدوله (فاطمه خانم) منخبره شده و در مجله انجمن تاریخ به طبع رسیده است. انیس الدوله بر دیگر همسران ناصرالدین شاه از حیث مقام برتری داشته و تقریباً صاحب عنوان ملکه بوده و دید و بازدید زنان سفرا و مأمورین خارجی با او بوده است. اعتماد السلطنه درباره موقعیت او نوشته است: «پذیرایی نسوان بزرگ دولت از بنات ملوک و اشراف و خوانین و شاهزادگان و اعیان و این قبیل امور عظیمه راجع به سرای درونی همایونی در حیات مرحومه مهدعلیا^۲ و ستر کبری به شخص شریف ایشان اختصاص داشت و بعدها کافه این سنخ اعتبارات و مراتب و مشاغل و مناصب با جواری عصمة الدهر ملکه العصر نواب مستطاب متعالیه انیس الدوله است.»^۳

متن تلگراف به شرح زیر است:

به طهران به انیس الدوله

«امروز که نهم شهر ذی قعدة است در قصر اشتریح که یکی از بهترین قصرهای انگلیس است در خارج لندن مال یک خان انگلیسی است مهمان هستیم. جای شما حقیقتاً بسیار خالی است که تماشای وضع زنها و مردهای اینجا را بکنید. الحمدلله تعالی احوال ما بسیار خوب است. اگر هوای طهران گرم است چند روزی مختصراً بروید به صاحبقرانیه، البته بروید، آغامهراب، آغارضی، آغاعلی چه می کنند؟^۴ معصومه کجاست؟^۵ چه می کند؟ احوال بدرالدوله^۶ را پرسید، سوغاتهای شما را انشاءالله پاریس حاضر می کنم.»

باز در مجله انجمن تاریخ نامه‌ای از انیس الدوله به شرح زیر دیده شد. در مقدمه این سند نوشته شده است:

۱ - اعتماد السلطنه: روزنامه خاطرات - یادداشت روز ۲۴ رمضان ۱۳۰۵ - هـ. ق - ص ۵۶۹.

۲ - مادر ناصرالدین شاه.

۳ - باب سوم کتاب المآثر و الآثار.

۴ - سه نفر از خواججه سربان سرای انیس الدوله.

۵ - منشی انیس الدوله.

۶ - گویا از منسوبان انیس الدوله بوده است.

انیس الدوله (فاطمه خانم) همسر مقدم ناصرالدین شاه از یک خانواده روحانی و اصلاً اهل کن [امامه] بود و پس از مرگ مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه، بانوی بزرگ حرمسرای سلطنتی محسوب می‌گردید. او بانویی نیک‌اندیش بود، از درماندگان دستگیری می‌کرد و به واسطه بذل و بخشش غالباً تنگدست و مقروض می‌زیست. اینک نامه‌ای از انیس الدوله که در حدود سال ۱۲۹۳ قمری با خط خود دربارهٔ عسرت زندگیش به ناصرالدین شاه نوشته است:

«قربان حضور مبارکت شوم - از سه هزار تومان تنخواه انعام کمینه که حواله وکیل‌الملک^۱ حاکم کرمان بود یک هزار تومان باقی مانده است. وکیل کرمان به اطلاع جناب مشیرالدوله^۲ قرار داده بود از قسط شهر رمضان بدهند، حال که قسط آورده‌اند وکیل‌الملک هم تنخواه کمینه را فرستاده است. ولیکن از میرزا سیدعلی وکیل کرمان^۳ مطالبه شد می‌گوید: قبلهٔ عالم هر تنخواهی که برای قسط و برای شما و دیگران آورده بودند همه را ضبط فرموده‌اند. قربانت شوم، مال سایرین را ضبط فرموده‌اید البته اینطور صلاح دانسته‌اید اما یک هزار تومان کمینه را چرا ضبط فرمودید؟ الحال نهایت دست‌تنگی را دارم، قرض است، سر زمستان است. مخارج لازمه جای خود دارد. ارباب طلب هم تنخواه طلبشان را می‌خواهند. استدعا دارم به جناب مشیرالدوله بفرمایید یک هزار تومان کمینه را بدهد و جزو ضبط شده‌ها نباشد دیگر به هر نحوی^۴ صلاح بدانید تنخواه را امروز به کمینه برسانید. لازم است.»

ناصرالدین شاه در بالای نامهٔ انیس الدوله نوشته است:

«جناب مشیرالدوله، هزار تومان از تنخواه کرمان انیس الدوله که مانده است بگویند زود برسانند اما قسطی که آوردند دخلی به تنخواه انیس الدوله ندارد، تنخواه انیس الدوله را خودشان باید علاوه بر قسط بدهند.»^۵

۱ - مرتضی قلیخان وکیل‌الملک کرمانی فرزند محمد اسمعیل خان وکیل‌الملک.

۲ - میرزا حسینخان سپهسالار (صدر اعظم وقت).

۳ - تا پیش از عصر مشروطه حکام ولایات بزرگ برای سرعت پیشرفت کارشان در تهران دفتر کار و نماینده نام‌الاختیار داشتند و نماینده هر حاکم را وکیل آن حاکم می‌گفتند (توضیح مجلهٔ انجمن تاریخ).

۴ - در متن «سهوی».

۵ - از مجلهٔ انجمن تاریخ - شماره ۴۰، ج ۲ - ص ۳۲ تا ۳۴.

انیس الدوله مرگ ناصرالدین شاه را پیش بینی می کند

تاج السلطنه دختر ناصرالدین شاه، راجع به مرگ پدرش چنین می نویسد:^۱

«... در همان روزی که پدرم مقتول شد، صبح که از حمام بیرون می آمد، انیس الدوله در سر حمام منتظر می شود تا لباس پوشیده، بعد اجازه می خواهد که در خلوت عرض بکند. به اتاق می روند. او خودش را به روی پای پدرم افکنده و می گوید: غیبگوی به من گفته است که تا سه روز شما خطر دارید. بیاید به خود و این یک مشت مردم رحم کرده، امروز را موقوف کنید به حضرت عبدالعظیم نروید.

پدرم متفکر شده، پس از ساعتی سربلند کرده، می گوید: اگر رعایای من به نظر دقت و انصاف نظر کنند، من بد سلطانی نبوده ام. در تمام مدت سلطنتم، یک نفر را به کشتن نداده^۲، یک نزاع خیلی کوچک با دولتهای همجوار نداشته ام. همیشه رفاه و آسودگی ملت را بر رفاه و آسودگی خود ترجیح داده، پول ملت را به مصارفات بی فایده صرف نکرده ام. مال مردم را از دستشان نگرفته ام. امروز، در خزانه میلیونها، در صندوقخانه صندوقها جواهر موجود، تمام سعی من در مدت سلطنتم، ثروت ایران بوده است. و حال هم با این نقشه ها که کشیده و این تهیه که برای رعایا نموده ام که پس از دو قرن^۳ به آنها حق بدهم، مالیات را موقوف کنم، مجلس شورا را برای ایشان افتتاح کنم، از ولایات دیگر از طرف رعایا در آن مجلس پذیرم، گمان نمی کنم صلاح رعیت در قتل من باشد. فرضاً تمام خدمات من به ملت ایران مجهول باشد و واقع در صدد قتل من باشند، سه روز بیرون نروم، روز چهارم که رفته مرا خواهند کشت. پس بگذار بکشند تا پس از مرگ من زحمتهای دیده، رنجها ببرند، تا قدر مرا بدانند و به انیس الدوله گفته بود: ابداً خائف نیستم. ولی برای ملت ایران متأسفم، زیرا که پسر من قابل سلطنت نیست و آنچه را من در پنجاه سال سلطنت به خون دل برای روز بد ایران گردآوری کرده ام، او در عرض چند سال تلف خواهد کرد.

اشک چشمهای پدرم را گرفته، دستمال را به چشم می کشد. انیس الدوله فریاد

۱- از کتاب خاطرات تاج السلطنه - ص ۶۰.

۲- عدد زیادی را با گناه و بی گناه طناب انداخت یا سر برید.

۳- منظور دو بیست و پنج سال بوده است، زیرا در آن دوران هر بیست و پنج سال را یک قرن می خوانده اند.

سلطان صاحبقران یعنی سلطانی که ۵۰ سال را گذرانده است.

می زند: آه! شما سلطان هستید، گریه می کنید؟ شما اقتدار دارید، عجز و لابه می کنید؟ گفت: نه انیس الدوله، من برای خودم متأسف نیستم، من برای این آب و خاک متأسفم. انیس الدوله عرض می کند: قربان! رعیت را متهم نکنید، تمام رعایا شما را دوست می دارند، این کسی که به شما خیانت می کند، پرورده احسان شما است. این کس، آن شخص بی قابلیتی است که خود اعلیحضرت او را به این درجه رسانیده اند که امروز به روی خود شما ایستاده است. این شخص خائن را جز و ملت نجیب ایران نمی شود محسوب کرد. این یک نفر است. گناه یک نفر، یک ملتی را لکه دار نمی کند.^۱

پس از فکر عمیقی، پدرم می گوید: اگر مقصود صدراعظم است، به جزای اعمال خود می رسد. من تهیه مجازات او را پس از قرن در نظر داشتم، حال که اصرار دارید فردا او را دستگیر می کنم.^۲

هر چه زن پدر بیچاره اصرار می کند که امروز سواری را موقوف کنید، این کار را انجام داده، هفته بعد زیارت بروید، قبول نمی کند، می رود و به دست آن مرد مقتول می شود.^۳

و دوستعلی خان معیرالممالک درباره این روز چنین می نویسد:^۳

«روزها به شادی می گذشت تا آنکه جمعه هفدهم ماه ذی قعدة سال ۱۳۱۳ فرارسید. شاه بامدادان به گرمابه رفت و بنا بر عادت، ناشتایی را به اشتهای فراوان سر حمام خورد. آنگاه با گروهی از همسرانش که همانجا حاضر بودند بیرون آمد و صحبت کنان و بذله گویان سوی اتاقهای مخصوص خود که جنب عمارت انیس الدوله واقع بود به راه افتاد. سایر بانوان با آرایش تمام بیرون اتاقها برای عرض تهنیت ایستاده بودند. چون شاه برابر اتاقهای تاج الدوله که نزدیک حمام واقع بود رسید، تاج الدوله به استقبالش شتافت و زبان به تبریک و تهنیت گشود. شاه در جوابش گفت: تاجی، به حمدالله امروز دماغی داریم. آنگاه کلاه را از سر برداشته به هوا پرتاب کرد. حاضران از

۱- به نظر می رسد مطالب بالا تمام ساختگی و زاییده ذهن و تخیل نویسنده خاطرات تاج السلطنه است و از فحوی یادداشتهای روزانه ناصرالدین شاه برمی آید که چنین محاوراتی در دربار انجام نمی شده است و اساساً شاه باور نداشته که کسی جرأت خواهد یافت دست به کشتن او بزند. معمولاً قاجاریه از جعل چنین حکایاتی برای ذکر مکارم و کرامات پادشاهان و دولتمردان رویگردان نبوده اند.

۲- این موضوع هم دروغ است و ناصرالدین شاه علاقه و اعتماد زیادی به امین السلطان داشته است.

۳- کتاب خاطرات تاج السلطنه - ص ۱۰۳.

مشاهده این حال سخت در شگفت شدند زیرا از آنجا که شاه را تارمویی برفرق نبوده، غیر از هنگام خواب هرگز کلاه از سر بر نمی داشت و این نخستین بار بود که چنین می کرد. ناصرالدین شاه سبب تعجب آنان را دریافته گفت: آری بسیار مسرورم و باید سر آن را برایتان بگویم. آنگاه لنگری به خود افکنده چنین حکایت کرد:

در نخستین سال سلطنت محمدولی میرزا که مردی جفردان و در علم هیأت و نجوم استاد بود زایجه طالعی به نام من استخراج کرد و آنچه را که پیش بینی کرد از قبیل سوء قصد نسبت به من در آغاز سلطنت و سه بار مسافرت به اروپا و چند پیش آمد دیگر که تا به امروز بدون کم و کاست درست آمده. از آن جمله گفت که روز پنجشنبه شانزدهم ذی قعدة ۱۳۱۳ خطری بزرگ تو را تهدید می کند و هر گاه روز مزبور را به شب رساندی چند سال دیگر با کمال اقتدار سلطنت خواهی کرد. اینک آن روز دیروز بود که به خوشی سپری گشت و به پاس این موهبت امروز به حضرت عبدالعظیم مشرف شده نماز شکرانه را در حرم مطهر به جای خواهم آورد و سه روز دیگر مراسم جشن قرن آغاز خواهد شد. شاه این به گفت و خنده سرداد غافل از آنکه: قضا چون ز گردون فروهشت پر... جفردان ماهر نیز در حساب به خطا رود و با روزی اختلاف قرنی را بر هم زند و صاحبقران را از فراز تخت در دل خاک کشد.^۱

مرگ انیس الدوله

دوستعلی معیرالممالک در «یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه» درباره مرگ انیس الدوله چنین می نویسد:

«انیس الدوله که در واقع ملکه بود ولی فرزند نیورده شاه او را بسیار دوست داشت و چندین بار خواست وی را عقد نماید (ناصرالدین شاه در حدود سالهای ۱۲۷۸ قمری در یکی از سفرهایش به قم انیس الدوله را صیغه کرده بود) ولی او نپذیرفت و اظهار نمود که به اصطلاح ساعت اولیه زناشویی خود را بر هم نخواهد زد. پس از کشته شدن شاه، روزی برایش مبلغی پول آوردند و چون تمثال شوهر را روی اسکناسها دید آنقدر بر سینه و شکم کوفت که سخت بیمار شد و پس از چند ماه بدرود زندگی گفت.»^۲

۱ - دوستعلی معیرالممالک: یادداشتهایی از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه قاجار. این مطالب همه ساختگی است و هدف نمایاندن ناصرالدین شاه به عنوان یک فیلسوف و حکیم بی اعتنا به جهان و مادیات است. بیشتر این مطالب در سالهای پس از واژگونی نظام قاجاری ساخته و پرداخته شده است.

۲ - یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه - انتشارات شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران -

انیسی‌ها در امامه

همانطور که ذکر شد، از انیس الدوله فرزندی باقی نماند اما زمانی که به موجب قانون، انتخاب نام فامیلی الزامی گردید، خویشاوندان انیس الدوله، اعم از آنهایی که در امامه می‌زیستند و یا آنهایی که در شهر بودند، نام فامیل انیسی را برای خود انتخاب کردند. تعدادی از فامیل انیسی و انیسی‌پور در تهران زندگی می‌کنند و تقریباً یک پنجم از اهالی فعلی امامه با نام فامیلی انیسی در روستای امامه به زراعت مشغولند و در همان روستا اقامت دارند. قسمت عمده اراضی امامه بالا و لته‌مند هم متعلق به انیسی‌ها یا موقوفه انیس الدوله می‌باشد.

علت واقعی مرگ انیس الدوله

در کتاب افضل التواریخ تألیف غلامحسین افضل الملک علت واقعی چنین آورده شده است: «سرکار علیه‌عالیه، حضرت قدسیه بانوان عظیمه‌الشأن و پردگیان جلالت نشان حرمخانه شاهنشاه شهید سعید، که جلالت شأن دنبالت قدر و عظمت رتبه این جلیله جمیله کالشمس فی وسط السماء بر همه کس ظاهر و هویدا است. در شب جمعه بیست و سیم ربیع‌الثانی، به مرض یرقان کبد به سرایی دیگر رحلت نمود. مجلس تعزیت و فاتحه آن مرحومه را مفصلاً منعقد داشتند. جناب مستطاب اشرف امجد صدراعظم از طرف قرین‌الشرف همایونی رفته مجلس فاتحه را برچیدند. این زن از نسوان بزرگ دنیا بود. نظیر وی در روزگار کمتر دیده خواهد شد. شرافت و جلالت و صفات حمیده او بیرون از حد توصیف است. بسی بزرگی‌ها کرده و نوازشها نموده. ضیافتهای او از خانمهای خارجه و داخله در هر سال از میهمانی‌های بزرگ دنیا^۱ بوده است که مبالغی خطیر به مصرف می‌رسانیده است. بر اکثر بانوان سمت برتری در جهان داشت. بعد از شهادت شاهنشاه شهید سعید با کثرت تجمل و جلال و احترامی که داشت روزگار بر او سخت بود و از فراق آن شاهنشاه بزرگ بسی بیتابی و بیقراری کرد و همه روز به گریه و اندوه بود، غالباً بر سر و سینه می‌زد و زنان دست او را می‌بوسیدند.»

البته بعدها آشکار شد بیماری یرقان کبدی پیشرفته علت فوت انیس الدوله بوده است.

۱ - معلوم می‌شود افضل الملک هرگز در ضیافتهای بزرگ دربارهای انگلستان، آلمان، روسیه تزاری، ایتالیا و فرانسه شرکت نکرده بود تا بداند ضیافتهای بزرگ دنیا یعنی چه.

ماجرای زیبا خانم یکی از همسفران نیمه‌راه شاه و انیس الدوله و عایشه خانم در سفر اول اروپا

ماجرای سفر اول ناصرالدین شاه به اروپا و مشکلات و محظوراتی که سبب شد فرمان دهد زنان حرمخانه و خواجگان از مسکو به تهران باز گردانده شوند را آوردیم. بی‌مناسبت نیست گفته‌های یکی دیگر از شاهدان این سفر را که برای بانو دیولافوا سیاح و باستان‌شناس فرانسوی نقل کرده و گفته‌های او سندیت دارد، در اینجا بازگو کنیم.

این زن «زیباخانم» نام داشت و دیولافوا مشخصات بیشتری از وی را نمی‌نویسد. همیتقدر می‌دانیم که زیبا خانم یکی از زنان صیغه ناصرالدین شاه بود که پس از مدتی که در حرمسرا به سر برد، شاه صیغه او را پس خواند و وی را به حاج حسین آقا تاجر فرش فروش ساکن اصفهان بخشید و او آن زن زیبا را به عقد خود درآورد.

مادام دیولافوا بانوی باستان‌شناس فرانسوی که در سالهای ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۴ در ایران و بین‌النهرین به کار حفاریات باستانی^۱ اشتغال داشته است، آنچه را که از این خانم شنیده است در کتاب سفرنامه خود بازگو می‌کند:

از قرار زیباخانم یکی از چند خانم حرمسرا بوده که همراه انیس الدوله و عایشه خانم در سال ۱۲۹۰ هجری قمری به روسیه سفر کرده و به دستور شاه آنها را از مسکو به تهران بازگردانده‌اند.

۱- بهتر است عادلانه گفته شود کندن و غارت کردن و بردن همه آثار و الواح و دفینه‌های هنری و فرهنگی و غنی کردن موزه لوور پاریس با آن. جالب اینکه تا چندی پیش شیفتگان این گونه شرق‌شناسان، از خانم دیولافوا که همه چیز را دزدید و از کشور خارج کرد قدردانی هم می‌کردند.

مادام دیولافوا پس از دیدن زیباخانم در اصفهان از زیبایی او در شگفت شده درباره اش چنین

می نویسد:

«انصافاً باید اعتراف کنم که به راستی زیباخانم زیباست و بی جهت در اصفهان به و جاهت مشهور نشده است. از آرایش مختصر او پیداست که مدتی در دربار سلطنتی زندگانی کرده است.

نه تنها محو زیبایی زیبا خانم بودم، بلکه هوش فوق العاده و صفات ممتاز و جمله های شیرین و عبارات دلنشینی که در صحبت به کار می برد و اشارات مخصوص و حرکات سر و دست او نیز بر شیفتگی من می افزود.

باری، زیباخانم به صحبت پرداخت و از خوشبختی زمان گذشته که در نزد شاه بوده داستانهای گفت. از مسافرت های شاه به اروپا خاطراتی داشت زیرا که او هم با دو نفر از زنان سوگلی شاه تا مسکو همراه شاه بوده است و بسی اظهار تأسف می کرد که به امر شاه مجبور شده از مسکو به ایران بازگردد. می گفت وقتی که شاه به کشتی نشست و از بندرانزلی جدا شد، بسیار اندوهناک گردید.

تمام اهل اندرون تا بندرانزلی همراه بودند. تنها ما سه نفر با او به کشتی وارد شدیم. همین که ناخدا فرمان کشیدن لنگر را داد، زنانی که در ساحل مانده بودند به طوری گریه و زاری و شیون کردند که ساحل به لرزه درآمد. از دیدن این منظره شاه متأثر گردید و به فکر فسخ عزیمت افتاد و امر کرد که او را دوباره به ساحل برگردانند اما دکتر تولوزان و چند نفر دیگر که در نزد او تقرب داشتند، به نصیحت پرداخته به او فهماندند که بازگشت او، در ایران و مخصوصاً در اروپا تأثیر بدی خواهد داشت، زیرا که دولتهای مقتدر دنیا زحمتهای کشیده و جشنها فراهم کرده اند و انتظار مقدم اعلیحضرت شاهنشاه را دارند. اگر بفهمند که اعلیحضرت نظر به گریه و زاری زنان فسخ عزیمت کرده است می خندند و به مقام بزرگ سلطنت توهین وارد می شود. بنابراین شاه از مراجعت منصرف گردید.

من از زیباخانم پرسیدم: مملکت روسیه را چگونه دیدید؟ آیا از اوضاع آنجا خوشتان آمد؟ در پاسخ گفت: من ابداً این مملکت را ندیدم زیرا به محض ورود به کشتی، من و دو نفر همراهم را در یکی از اتاقهای کشتی محبوس کردند و در محل تنگ و بدون هوایی به سر بردیم و چون کشتی به بادکوبه وارد شد، ما را داخل قطار راه آهن کردند و در آنجا زندانی شدیم. حتی پنجره های واگون را هم بستند و ممکن نشد که

نظری به بیرون اندازیم.

به محض ورود به مسکو هم ما را در اتاق حبس کردند و خواجه‌ها مواظب ما بودند که از اتاق خارج نشویم. شاه هم نظر به جشنها و پذیرایی‌های باشکوهی که به افتخار او فراهم ساخته بودند، نمی‌توانست برحسب معمول در حرم باشد و ما هم از تنها ماندن و محبوس بودن محزون و اندوهناک بودیم. همین‌که شاه فهمید ما را با تحمل چه زحمتی بالباس ایرانی تا مسکو آورده‌اند و احساس کرد که با این وضع مسافرت برای او مشکل است و محفوظ ماندن زنان از آرایشها امکان‌پذیر نیست، تصمیم گرفت که ما را به ایران برگرداند، ما هم از جدا شدن او اظهار تأسف کردیم ولی نظر به سختی‌هایی که در این مسافرت کشیده بودیم، باطناً مایل به مراجعت بودیم.

درست دو ماه می‌گذشت که ما رنگ آفتاب و یا گوشه‌ای از آسمان کبود را ندیده بودیم. به علاوه ناصرالدین شاه هم از مسافرت خود خوشوقت و شادمان بود، همه جا محترمانه از او پذیرایی می‌کردند و جشنهای بسیار باشکوهی به افتخار او فراهم می‌ساختند و در شهرهای بزرگ قشون را با لباسهای آراسته و قشنگ در مقابل او دفیله^۱ می‌دادند.

چون در اولین مانور نظامی که در روسیه به افتخار او تشکیل داده بودند حضور پیدا کرد، وضع قشون و لباسهای قشنگ سربازان در او تأثیر زیادی کرد و در موقع مراجعت در نهایت خشم و غضب به سپهسالار گفت: اینهمه پولی که برای لباس قشون از من می‌گیری به چه مصرف می‌رسانی؟ قیصر روس چه نوکران درستکار و بی‌طعمی دارد، برعکس شما نوکران نالایق من که همه باید در زیر چوب و شکنجه بمیرید.

ما از اتاق مجاور تغییرات شاه را شنیدیم و به خود لرزیدیم و بر قتل سپهسالار یقین حاصل کردیم، اما این مرد بزرگ که هیچ کس نمی‌توانست نسبت اختلاس به او بدهد، ابدأ خود را نباخت و چنان با حضور قلب به شاه جواب داد که خشم شاه مانند ژاله زمستانی که از اولین اشعه خورشید برطرف می‌گردد، زایل شد.

او گفت: مگر اعلیحضرت نمی‌دانند که قیصر روس به افتخار عبور جانشین جمشید و کیخسرو مجبور شده است به یک قسمت از قشون خود لباس نو بپوشاند؟ من باز از زیباخانم پرسیدم که شاه از مسافرت به ممالک مختلف اروپا چه ارمغان